

جایگاه حقوق بین‌الملل در گسترش صلح جهانی

فاطمه ایزدی^۱

مجتبی همت زاده^۲

فاطمه بیرجندی^۳

زهره قاسمی^۴

چکیده

حقوق بین‌الملل در معنای گسترده و عام آن به دنبال برقراری هنجارهای جهانی و بشردوستانه جهت حفظ و گسترش صلح جهانی است. به همین دلیل بررسی سازوکارها و فرایندهایی که مانع ایجاد صلح جهانی می‌شود، بخشی از قواعد برقراری صلح جهانی محسوب می‌شوند. حقوق بین‌الملل با فرا رفتن از حاکمیت ملی و توجه به مقررات حقوق بشری درصدد ایجاد تعالی و آرامش میان انسان‌ها در سراسر جهان است و در همین راستا، مسائل نژادی، قومی، ملی و مذهبی به عنوان عواملی ثانوی و فرعی در نظر گرفته می‌شوند. بدین ترتیب همبستگی از طریق حاکمیت آمرانه قانون، منع توسل به زور، پذیرش قواعد بین‌المللی و بشردوستانه و گسترش نقش سازمان بین‌المللی و احترام به برنامه‌ها و سازوکارهای آنان می‌تواند تا حدود زیادی به گسترش صلح جهانی کمک نماید. در همین راستا نوشتار حاضر تلاش می‌کند تا نقش و جایگاه حقوق بین‌الملل را در گسترش صلح جهانی بررسی نماید و همچنین با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و به کارگیری منابع اسنادی و کتابخانه‌ای، موانع و چالش‌های صلح جهانی را مورد توجه قرار دهد.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل، صلح جهانی، قواعد بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی، حقوق بشر.

۱. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی کارشناسی حقوق

۲. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی کارشناسی حقوق

۳. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی دکتری و هیات علمی،

birjandifateme@yahoo.com

۴. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دکتر، (نویسنده مسؤول)

z.ghasemi1986@yahoo.com

حقوق بین الملل در معنای عام و فراگیر خود هم به دنبال ایجاد سازوکارهایی عملی و هم تهیه دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی است که بتواند صلح جهانی را گسترش دهد و شرایطی برای برقراری امنیت در سراسر جهان پدید آورد. اما این رویه همواره با چالش‌ها و موانع گسترده‌ای روبرو بوده است. هرچند دولت‌های متعددی تلاش می‌کنند تا این رویه را در داخل سرزمین خود نهادینه سازند، اما محدود شدن اختیارات دولت‌ها در عصر جهانی شدن، جایگاه خاصی به حقوق بین الملل بخشیده است که بتوانند در زمینه برقراری صلح جهانی نقش آفرینی کنند. بنابراین حاکمیت دولت‌ها به تنهایی نمی‌تواند تضمینی برای رعایت حقوق ملت‌ها در سراسر جهان باشد. به همین منظور حقوق بین الملل در قالب رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، قوانین و مقررات آمرانه و توصیه‌ای، دکترین مسئولیت حمایت، قواعد هنجارساز و اتخاذ تدابیری برای دولت‌ها و گروه‌های ناهنجار به وضع قوانینی برای ایجاد و گسترش صلح می‌اندیشد.

به همین منظور، جامعه جهانی در قالب سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل و نهادهای زیرمجموعه و وابسته به آن تلاش می‌نماید تا با اتخاذ تدابیری به صلح جهانی کمک نماید. صلح جهانی در معنای متعددی به کار گرفته می‌شود. ابتدا و قبل از هرچیز، صلح به معنای عدم جنگ و نبود شرایط تخاصم (صلح منفی) مطرح شد، ولی با گذشت زمان و مطرح شدن حقوق عام و جهانشمول و البته رشد ارتباطات و پدیده جهانی شدن، حقوق فردی و جمعی، محیط زیست، عدالت اجتماعی، حقوق شهروندی و ... صلح مثبت نیز وارد مباحث علمی و دانشگاهی شد. صلح مثبت در واقع با نفی شرایط جنگ و خشونت، نوید آینده‌ای روشن و عادلانه را می‌داد که مستلزم فراهم کردن شرایطی بهتر برای زیست بشر بود. این مفهوم رفته رفته جایگاه گسترده‌ای در نزد دولت‌ها و ملت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای پیدا کرد.

به هر حال حقوق بین الملل با تعیین شرایط و قواعد خاص خود و همچنین با بهره‌گیری از سازوکارهای متعدد تلاش می‌کند تا صلح جهانی را در ابعاد گوناگون آن نهادینه سازد. بنابراین حقوق بین الملل همچنان دارای نقش ویژه‌ای است. بدین دلیل که با محدود شدن اختیارات دولت‌ها و فراگیری سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های خصوصی، حقوق شهروندی در معنای گسترده آن در حال گسترش است. هرچند نمی‌توان به طور کلی از نقش و اختیارات دولت‌ها و حاکمیت آنان در صحنه سیاست داخلی و بین‌المللی به راحتی گذشت، اما تحولات پرشتاب عصر ارتباطات حاکی از نقش پررنگ حقوق بین الملل در زمینه صلح جهانی دارد. به هر جهت صلح جهانی مستلزم فراروی از سازوکارهای دولت‌ها یافتن مبنایی برای جلوگیری از جنگ، نفی خشونت، جلوگیری از تخاصم‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و البته مهیا کردن شرایطی برای برخورداری شهروندان

سراسر جهان از آزادی و عدالت واقعی است. پژوهش حاضر درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که حقوق بین الملل چه جایگاهی در گسترش صلح جهانی دارد؟ فرضیه نوشتار این است: حقوق بین الملل علی رغم موانع و چالش های گسترده دارای جایگاه گسترده و روزافزونی در نهادینه ساختن صلح جهانی است. نوشتار حاضر از روش توصیفی- تحلیلی و بهره گیری از منابع اسنادی و کتابخانه ای به بررسی موضوع مزبور می پردازد.

حقوق بین الملل؛ دولت‌ها و صلح جهانی

حقوق بین الملل همان طور که از نام آن پیداست، به دنبال سازوکارهایی است که با فراروی از نقش دولت‌ها، زمینه ای برای تحقق حقوق جهانی و عام فراهم آورد. در این میان ظهور سازمان‌ها و نهادهای بین المللی امری اجتناب ناپذیر است. به این دلیل که پیاده کردن شرایط و قواعد بین المللی نیازمند ابزارها و سازوکارهایی برای عمل و اجرا است. حقوق بین الملل را می توان به عنوان عالی ترین ابزار دستیابی به نظمی تصور کرد که جنبه جهانی دارد. رهبری نبرد علیه عوامل مخرب صلح جهانی، از وظایف حقوق بین الملل محسوب می شود. این نظام اغلب به عنوان یک نظام مثبت حقوقی، در این مورد مشابه نظام حقوق داخلی عمل می کند. بدین ترتیب تأکید بر وظیفه تک تک اعضای جامعه جهانی، ملت‌ها و حقوق آن هاست. برای درک بهتر رسیدن به صلح جهانی بررسی تحولات قرون اخیر به خصوص چهار قرن گذشته دارای اهمیت است (حکاک زاده، ۱۳۸۹: ۲۶). به این دلیل که با رشد ارتباطات شهری، محلی و بین‌المللی و البته بروز جنگ‌های خانمان‌سوز، ایده‌های اولیه برای صلح جهانی و همکاری دولت‌ها و ملت‌ها در تأمین آن، امری ضروری به نظر می‌رسید. از این جهت متفکران گوناگونی در این زمینه قلم فرسایی کرده‌اند.

گفته می‌شود حقوق بین الملل به معنای فراروی از جایگاه انحصاری دولت‌ها در نظم بین الملل جهانی است. اما این به معنای نفی دولت‌ها و محدود کردن اختیارات آنان نیست، بلکه حتی در مواقعی نیازمند همکاری و تعامل میان حقوق بین الملل و اعمال دولت‌ها هستیم. از این منظر، حقوق بین‌الملل، حقوق مبتنی بر همکاری بین دولت‌های مختلف و متفاوت است و رضایت دولت‌های مختلف در شکل‌گیری قواعد این حقوق، همواره ضرورت دارد. تصویب معاهدات توسط مراجع صلاحیت دار داخلی، مکانیزم مهمی در اختیار کشورها است تا مطابق ارزش‌های مورد قبول خود، از جمله فرهنگ خویش، نسبت به اعلان رضایت در قبال معاهده، اعلان نظر نمایند. در روند تحقق عرف بین الملل، نیز این امر وجود دارد و اعتراض پیوسته یکی از تابعان حقوق بین الملل، آن تابع را از شمول عرف جدید معاف می‌دارد. بنابراین دولت‌ها با استفاده از ابزار تصویب معاهدات، این فرصت را دارند که یک بار دیگر با توجه به ارزش‌های ملی خود، از جمله فرهنگ، ورود خود را در یک سند الزام آور بین المللی بررسی نمایند و چنان چه دولتی از تصویب معاهده خودداری ورزد،

برای خود دلایلی موجه دارد که به نظر خود منطقی می باشد و ممکن است دولت های دیگر آن را بی اساس بدانند (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۳۳). به نظر می رسد اتخاذ رویه همکاری و درگیر ساختن دولت ها و ملت ها در سراسر جهان در زمینه تدوین حقوق بین الملل و ایجاد سازوکارهای اجرایی از طرف همه دولت ها خواهد توانست بر جنبه های اجرایی صلح جهانی کمک شایانی نماید.

هرچند همواره و از طرف دولت های گوناگون انتقاداتی نسبت به تصمیمات سازمان ها و مجامع بین المللی به مثابه عوامل اجرایی حقوق بین الملل مطرح شده است، اما با این حال سازمان های بین المللی متعددی از طرف دولت ها مسئولیت برقراری صلح و امنیت جهانی را بر عهده گرفته اند و به اجرای آن مبادرت ورزیده اند. منشور سازمان ملل متحد یکی از مهم ترین نمونه های آن است که تعهداتی الزام آور و توصیه ای برای دولت ها در سراسر جهان برقرار کرده است. به عنوان مثال، فصل هفتم ماده ۳۹ منشور سازمان ملل متحد، چنین بیان می کند که: شورای امنیت وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز را احراز و توصیه هایی خواهد نمود یا تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود (منشور سازمان ملل، ۱۳۹۴: ۳۴). مواد مزبور به سازوکارهای شورای امنیت اشاره می کنند که در صورت وجود شرایط بحرانی و بروز تخاصم و جنگ، به ابزارهای خاص خود برای جلوگیری و کنترل شرایط مبادرت ورزند.

بنابراین باید گفت مسأله صلح و امنیت جهانی برای سازمان های بین المللی نظیر شورای امنیت بسیار مهم است. به این دلیل که بخش اعظمی از برنامه های این سازمان متوجه ایجاد شرایط صلح و برقراری امنیت در سطح جهان است. به عنوان مثال، در ماده ۴۲، چنین بیان شده است: در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست، می تواند به وسیله نیروهای دریایی، هوایی و یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی ضروری است مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهای هوایی، دریایی و یا زمینی اعضای ملل متحد باشد (منشور سازمان ملل متحد، ۱۳۹۴: ۳۶). بدین ترتیب شورای امنیت به عنوان رکن اصلی برقراری صلح و امنیت در جهان حتی از روش های عملی و اجرایی برای مقابله و تنبیه دولت ها و گروه های نقض کننده صلح استفاده می کند. این اقدامات هرچند در عمل کمتر به وقوع می پیوندد و اغلب تحت تأثیر فشار ابرقدرت ها قرار می گیرد، اما با این حال شناخته شده ترین سازوکارها برای گسترش صلح جهانی هستند.

سازوکارهای مندرج در اعلامیه های حقوق بشر یکی از مشهورترین راه ها برای گسترش حقوق بین الملل میان دولت ها است که اغلب اعلامیه ها و توصیه های آن مورد توجه دولت های جهان قرار می

گیرد. چه این که این حقوق جهانشمول و گسترده هستند و مورد پذیرش دولت های گوناگون قرار گرفته است. در همین راستا، دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر به «حقوق برابر و غیرقابل سلب همه اعضای خانواده بشری» اشاره کرده است. این اعلامیه [حقوق مندرج در] خود را به عنوان «معیارهای مشترک برای دستیابی همه انسان ها» می داند. بند یک اعلامیه، خاطرنشان می کند که همه انسان ها «آزاد و به لحاظ شرافت و حقوقشان برابر به دنیا می آیند». اعلامیه وین، بار دیگر بر جهانشمول بودن حقوق بشر تأکید کرد؛ یعنی این باور که همه انسان ها تنها به سبب انسان بودنشان از این حقوق بهره مند هستند (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۷). این اعلامیه ها و توصیه ها در زمره مؤثرترین راهکارها برای گسترش صلح جهانی در نظر گرفته شده اند. بنابراین حقوق بین الملل برای توسعه و اثرگذاری نیازمند تعامل با دولت ها در سطح جهان است تا بتواند ایده های خود را به سرانجام برساند. حقوق بشر یکی از شناخته شده ترین راهکارهاست.

سازمان های بین المللی نظیر سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل از ابزارهای خود نظیر گزارش های حقوق بشری، اعلامیه ها، تذکر، تهدید و حتی تحریم دولت ها در زمینه نقض حقوق بشر استفاده می کنند. در صورتیکه موارد تخطی به حد نامطلوبی می رسد، این فشارها شدت بیشتری به خود می گیرند. چه اینکه در این سال ها، شورای امنیت در مواردی، پروانه مداخله بشردوستانه را صادر و نقض شدید حقوق بشر، سرکوب گسترده مردمان، حرکت گسترده آوارگان، قحطی و گرسنگی و ... را عوامل تهدیدکننده صلح و امنیت بین المللی دانسته است (بزرگمهری و مویدی زاده، ۱۳۹۶: ۵۳). در این زمینه می توان اعمال تحریمها بر علیه لیبی، کره شمالی و عراق را مثال زد که در مواردی نظیر حمله به عراق جنبه جدی تری به خود گرفته است. بنابراین در عصر کنونی، دولت ها، نهادهای بین المللی و صلح جهانی به هم پیوند خورده است.

صلح جهانی و گونه های آن

حفظ صلح و امنیت بین المللی از هدف های مهمی است که منشور ملل متحد آشکارا از آن نام برده و تأمین آن را از وظایف شورای امنیت دانسته است (بزرگمهری و مویدی زاده، ۱۳۹۶: ۵۳). با این حال، مفهوم صلح در گذشته محدود بود واز مرزهای دولت چندان فراتر نمی رفت. لذا استقلال و حاکمیت ملی دولت ها، مهم ترین رکن امنیت بین المللی تلقی می شد. همگام با پدیده جهانی شدن و توسعه مفاهیم در دایره واژگان کلیدی دولت ها، مفهوم صلح که تا مدت ها از دوران جنگ سرد و ماقبل آن و به عبارتی نظام وستفالیایی منبث بود، توسعه یافت. طبیعتاً با پایان جنگ سرد و اتمام تعارضات دو بلوک شرق و غرب، دیدگاه شورای امنیت نیز راجع به مفهوم صلح و امنیت بین المللی متحول شده است (لسانی و نقی زاده، ۱۳۹۶: ۱۰۶۲). مهم ترین تغییرات پدید آمده، گسترش جنبش ها و نهادهای غیردولتی است که به نوبه خود استقلال و حاکمیت ملی دولت ها را به چالش

می‌کشد و البته همین تغییرات باعث حساسیت دولت‌ها نسبت به رعایت حقوق بین‌الملل در عرصه داخلی و خارجی شده است که فرصت‌های جدیدی را پدید آورده است. یکی از نتایج این تغییرات، گذر از «صلح منفی» به «صلح مثبت» است.

به عبارتی می‌توان گفت در سطح فردی و جمعی دو نوع صلح وجود دارد که صلح منفی به معنای نفی شرایط جنگی و خشونت و صلح مثبت به معنای فراهم کردن شرایطی برای نهادینه شدن شرایط لازم برای برقراری صلح است. به همین دلیل برخی از مفهوم صلح‌سازی قابل معاوضه به پیشگیری از درگیری، کاهش درگیری، حل تعارض یا تحول و دگرگونی منازعه استفاده می‌کنند، و برخی دیگر از مفهوم مزبور برای اشاره به فرایندهای رابطه‌سازی از قبیل مذاکره، میانجیگری و گفت و گو بهره می‌برند. در نهایت، صلح‌سازی به عنوان روند بازسازی روابط عادی بین مردم تعریف می‌شود که این امر، مستلزم وجود آشتی و مصالحه طیفی از تفاوت‌ها، معذرت خواهی و بخشی از آسیب گذشته و ایجاد یک رابطه همکاری بین گروه‌ها و جایگزین کردن روابط خصمانه یا رقابتی است (شهرام نیا و نظیفی نائینی، ۱۳۹۳: ۵۴). بدین ترتیب باید گفت صلح مثبت در ابعاد گوناگون خود در حال گسترش است. ضمن این که محدود شدن دامنه و تعداد جنگ‌ها در عرصه جهانی و حساسیت افکار عمومی نسبت به این مسأله باعث شد تا صلح به معنای ایجابی آن از جایگاه بالاتری برخوردار شود.

از این منظر باید گفت دیگر نمی‌توان در آموزش حقوق بین‌الملل، جنگ را یگانه علت نگون‌بختی بشریت دانست، بلکه هرگونه تعدی به آزادی، برابری و حقوق بشر را نیز باید از جمله عوامل تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌الملل قلمداد نمود. این همان تفاوت میان صلح مثبت و منفی است که حقوق بین‌الملل را شاید تا پیش از پایان جنگ سرد به گمراهی رهنمون می‌ساخت تا همه بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها را به دلیل اولویت داشتن امنیت، نادیده انگارد (عسکری و خسروی، ۱۳۹۵: ۲۴۷). پس می‌توان گفت صلح در عصر کنونی هنگامی مطرح می‌شود که بتواند در سطح اجتماعی مطالبات عمومی مردم را در صحنه سیاست داخلی و جامعه بین‌الملل پاسخ دهد. از این منظر، صرفاً فقدان جنگ به معنای برقراری و تداوم صلح نیست، بلکه انجام هر عملی که در تعارض با عدالت باشد ممکن است سبب تهدید صلح و نقض آن شود (اشرافی، ۱۳۹۳: ۸۵).

از نظر کانت، که یکی از متفکران اصلی و بنیان‌گذار صلح در عصر مدرن شناخته می‌شود، سه عنصر ضروری برای اداره امور بشری جهت از بین بردن همیشگی تهدید جنگ لازم است. این سه عنصر عبارتند از: ۱- بنیاد اساسی هر کشوری باید مبتنی بر جمهوری باشد. ۲- حقوق ملت‌ها باید در یک فدراسیون آزاد کشورها بنیان‌گذاری شود. ۳- حقوق مردم به عنوان شهروندانی جهانی باید محدود به شرایط دوستانه جهانی باشد. کانت منادی صلح و بیش از هرکس در این زمینه بر بشریت حق دارد (حکاک زاده، ۱۳۸۹: ۳۴). روشن است که مراد کانت از صلح، همان صلح منفی است که در

واقع از بین برنده جنگ و نبود شرایط متخاصم میان دولت‌ها است. اما چنان‌چه نشان داده شد، این رویه دچار تغییر اساسی شده است و امروزه دولت‌ها و سازمان‌های حقوقی بین‌المللی در قبال مطالبات مردم حساس‌تر شده‌اند. اول این که معضلات امنیتی جدید مرتبط با تهدیدات فرامرزی نظیر نابودی هسته‌ای یا فجایع زیست‌محیطی، دولت‌ها را به حقوق دیگران حساس‌تر ساخته‌اند. بی‌عدالتی و نقض حقوق در دولت‌ها، دیگر به آسانی نمی‌توانند ادامه یابند و حاکمیت دولت بدون شک به وسیله گسترش استدلال‌ها به نفع حقوق بشر و یک سازمان ملل قدرتمندتر به چالش کشیده شده است (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۹۱). این موضوع نشان می‌دهد که صلح مثبت دارای جایگاه مهمی در برقراری صلح جهانی است. بنابراین ضرورت دارد تا سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با حقوق بین‌الملل در این زمینه نگاه ویژه و جدیدی اتخاذ کنند. ضمن این که همین تغییر وظیفه دولت‌ها را به عنوان قدرت برتر در عرصه داخلی دشوارتر می‌کند. سازمان‌های غیردولتی و شبکه‌های اجتماعی نسبت به عملکرد دولت‌ها حساس‌تر شده‌اند.

ذکر این مطلب ضروری است که با وجود برخی شباهت‌های نظام حقوق بین‌الملل با نظام‌های حقوقی داخلی، هر نظام دارای ویژگی‌های منحصر به خود است. در نظام‌های حقوقی داخلی، قانون اساسی هر کشور در رأس سلسله مراتب مقررات و قوانین عادی قرار دارد و روابط میان افراد جامعه با یکدیگر و با دولت را تنظیم می‌کند. اما در نظام حقوق بین‌الملل، منابع ویژه‌ای روابط میان تابعان آن از جمله دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را سامان می‌دهند. از جمله این منابع می‌توان به قطعنامه‌ها اشاره کرد که به لحاظ کثرت و قدرت الزامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. لذا صدور قطعنامه‌های شورای امنیت در حوزه‌های مختلف، نه از منظر قانون‌گذاری شورا برای جامعه بین‌المللی، بلکه ضرورت کارکرد آن‌ها در جهت ایجاد نظم بین‌المللی نیز بایستی مدنظر قرار گیرد (لسانی و نقی زاده، ۱۳۹۶: ۱۰۶۱). به هر جهت، در جهان امروز، صلح نه تنها به عنوان نیاز انسان‌ها و جوامع تلقی می‌شود، بلکه به عنوان یک حق برای انسان‌ها تلقی شده تا بتوانند در فضایی آکنده از صلح و آرامش زندگی کنند. اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به این حق اشاره دارند. مجمع عمومی ملل متحد نیز با تصویب قطعنامه شماره ۲۳۹/۱۱ مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۸۴ بر این حق تأکید کرده و اعلام کرده است که هدف اصلی ملل متحد، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. مجمع عمومی در این قطعنامه حفظ حیات توأم با صلح را برای مردم، حق مقدمی مختص به آن‌ها و وظیفه مقدسی برای هر کشور شمرده است (اشرافی، ۱۳۹۳: ۸۵). با این حال تغییرات جدید و دگردیسی در مفهوم صلح ایجاب می‌کند که نیازهای مستحده‌ه مورد توجه قرار گیرند و کرامت انسانی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، عدالت اجتماعی، حقوق محیط زیست و... با جدیت و حساسیت بیشتری دنبال شوند تا شاهد نهادینه شدن صبح جهانی باشیم.

بدین ترتیب می‌توان گفت اگر در آموزش اندیشه‌های حقوق بین الملل کلاسیک تصور بر این بود که نبود جنگ، صلح را به همراه خواهد آورد، این رهیافت با توجه به رویکرد فوق، دیگر کاربردی ندارد. بلکه در حقوق بین الملل مدرن که باید در دانشگاه‌ها تدریس شود، صلح تنها زمانی محقق خواهد شد که امنیت عمومی در جامعه بین المللی برقرار شود؛ امنیتی که در سایه آن، حقوق بشر و عدالت به شکلی گسترده و عام الشمول مطرح نظر باشند (عسکری و خسروی، ۱۳۹۵: ۲۴۲). بدین معنا که اولاً، چالش‌های صلح جهانی در پرتو جهانی شدن و گسترش ارتباطات شناسایی شوند و دوماً، راهکارهایی مؤثر برای نهادینه شدن صلح مثبت ارائه شود. به نظر می‌رسد در این راه خطرات و موانع گسترده‌ای وجود دارند که تروریسم بین الملل و درهم ریختگی مرزهای ملی و بین المللی که خود نیز متأثر از شرایط جدید است، به عنوان تهدیدات اصلی قابل طرح هستند.

موانع صلح جهانی

مهم‌ترین هدف از تشکیل سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، حفظ صلح و امنیت بین المللی بوده است (پوراحمدی و قنبری و مزیدی، ۱۳۹۲: ۲۳۷). در همین زمینه دولت‌های جهانی نیز رویه‌های متعددی برای گسترش صلح جهانی در عرصه داخلی و بین الملل اتخاذ نموده‌اند. به همین دلیل، بیش‌تر قوانین اساسی مدون، نوعی اعلامیه حقوق را برای شهروندان کشورشان در خود گنجانده‌اند (تنسی و جکسون، ۱۳۹۲: ۲۸۱). اهمیت موضوع صلح تا جایی است که حتی منشور ملل متحد، صلح را بالاتر از مقولاتی مانند فرهنگ قرار داده است. چنان‌چه، منشور ملل متحد، فرهنگ را در مفهوم محدود آن به کار گرفته و در قیاس با صلح و امنیت بین المللی، آن را در مرتبه‌ای فروتر از آن دو مفهوم قرار داده است. علت آن است که ملل متحد با تجربه دو جنگ خانمان سوز و برای محفوظ نگه داشتن نسل‌های آینده از بلایای جنگ، قبل از هرچیز مصمم بودند که بر صلح و امنیت تأکید گذارند (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

با این حال، صلح جهانی با خطرات و تردیدهایی اساسی روبرو است. به این دلیل که همزمان با رشد و گسترش افکار عمومی و گسترش دموکراسی‌ها، تهدیدات بین‌المللی نیز پدیدار شده‌اند. یکی از خطرات اصلی و ناقض فاحش حقوق بین‌الملل، مسأله تروریسم است. این موضوع مخصوصاً با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، ابعاد جدی‌تری به خود گرفته است و یکی از دغدغه‌های اصلی عصر کنونی به شمار می‌رود. ضمن این که پاره‌ای مبارزات تروریستی پر سروصدا مانند بمب‌گذاری‌های بالی در ۲۰۰۲، بمب‌گذاری مترو در مادرید در سال ۲۰۰۴ و بمب‌گذاری‌های لندن در ۷ ژوئیه ۲۰۰۶ باعث شد که سیاست‌گذاری در بسیاری از کشورها اولویت بیشتری به مقابله با آنچه ممکن است انقلابیون بنیادگرا خوانده شود، و کسانی که از آن حمایت می‌کنند، بدهند. در واکنش به این اقدام، بسیاری از گروه‌های تروریستی از کانال‌های ارتباطی مدرن همچون تلویزیون، ویدئو و اینترنت برای

پیشبرد آرمان‌هایشان استفاده کرده‌اند. هر دو تحول بالا نشان دهنده تغییر مهمی در فهم جهانی تروریسم است (تنسی و جکسون، ۱۳۹۲: ۱۹۸). تروریست‌های فعلی از این طریق و نیز از طریق تهدید به حمله بیشتر، از طرف‌های مقابل خود امتیاز بگیرند. به هر حال امروز دنیای رایانه که در ارتباط با زندگی مردم است دنیایی است که هر لحظه مورد تهدید تروریست‌هاست و این نگرانی و احتمال وقوع این اتفاق، روز به روز هرچه بیشتر جوامع را دچار ترس و وحشت می‌کند (فیرحی و ظهیری، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

به نظر می‌رسد رسانه‌های نوین بیش از آن که زمینه‌ای برای گسترش صلح تلقی شوند، تهدیداتی پیچیده‌تر نیز پدید آورده‌اند. به عنوان مثال در زمینه تروریسم می‌توان به فعالیت‌های داعش اشاره کرد که با استفاده از فرصت پدید آمده، چهره‌ای جهانی پیدا کرده است. در همین زمینه، تبلیغ، جذب نیرو و ابراز وجود خود از جمله کارکردهای رسانه‌های نوین به ویژه شبکه‌های اجتماعی برای داعش بوده است. از این‌رو توان اعمال قدرت نرم و جهانی‌سازی، تهدید با این فناوری‌ها برای این بازیگران بسیار آسان شده است. داعش با این توانمندی‌ها و به ویژه قدرت فناوری، توانسته تهدیدات خود را فراتر از مرزهای دو کشور سوریه و عراق نمایش بگذارد (سلطانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۵). این موضوع نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل با معضلی جدی در زمینه اشاعه دیدگاه‌های خود روبرو است. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل پس از وقوع حوادث تروریستی در چند نقطه از جهان، مواد جدیدی به اعلامیه‌ها و توصیه‌های خود اضافه نموده که بر تهدید بودن تروریسم برای صلح جهانی تأکید می‌کند. چنان‌چه درست یک روز پس از وقوع ۱۱ سپتامبر، شورای امنیت قطعنامه ۱۳۶۸ را به تصویب رساند. شورای امنیت در این قطعنامه ضمن محکومیت شدید حملات فوق و همدردی با خانواده‌های قربانیان، حق مشروع و ذاتی دفاع فردی و جمعی را برای دولت قربانی به رسمیت شناخت و آمادگی خود را برای اتخاذ تدابیر لازم جهت مبارزه با اشکال مختلف تروریسم اعلام نمود. شورای امنیت در قطعنامه ۱۳۷۳ پا را از این نیز فراتر گذارد و تکالیفی را برای کشورها در مبارزه با تروریسم مقرر کرد. این تکالیف که جان مایه اسناد و کنوانسیون‌هایی بود که تا آن زمان امضا و تصویب شده ولی بعضی از دولت‌ها به آن ملحق نشده یا آن را اجرا نمی‌کردند، شامل الزام دولت‌ها به همکاری و معاضدت با یکدیگر جهت سرکوب تروریسم، الزام دولت‌ها به الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی ضد تروریسم و نیز مکلف نمودن آنان به ارائه گزارش از اقداماتشان به شورای امنیت بود. بدین ترتیب، رویه‌ای که شورای امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر اتخاذ کرده این است که هرگونه اقدامات تروریستی را که در برخی از نقاط جهان اتفاق افتاده به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی نماید (اشرفی، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

تردید دیگر درباره نقش حقوق بین الملل در گسترش صلح جهانی این است که این موضوع حربه ای برای قدرت های بزرگ برای پیگیری منافع خودشان در جهان تلقی شود. همین مسأله باعث جا افتادن دخالت بشردوستانه در نقاط مختلف جهان شده است. هرچند در مواقعی این مداخلات یک ضرورت محسوب می شود (مانند مبارزه با داعش و تروریسم) اما در برخی مواقع (نظیر جنگ عراق و افغانستان) در راستای توجیه منافع آمریکا و انگلیس بوده است. با این وجود، منشور ملل متحد هیچ ذکری از دخالت بشردوستانه ننموده است؛ اما سازمان ملل به گونه ای فزاینده در حال دخالت در امور داخلی دولت ها برای حفاظت از حقوق پایه ای بشر می باشد. هرچند عملیات سازمان ملل در عراق، رواندا و سومالی و بوسنی در دهه ۱۹۹۰ نتایج دو گانه ای دربر داشته است، اما اصل مهم دخالت بر مبنای بشردوستی در حال جا افتادن است. در سال ۱۹۹۴ دادگاه بین المللی جرایم جنگی به وسیله سازمان ملل تشکیل شد تا مرتکبان جرایم علیه بشریت را که به دنبال فروپاشی یوگسلاوی در جنگ بوسنی صورت گرفتند، شناسایی و تحت تعقیب قرار دهد (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۱). ضمن این که تردید همیشگی در این باره چنین است که این موضوع دستاویزی برای قدرت های بزرگ جهانی و سلطه بر کشورهای ضعیف باشد.

در همین راستا باید گفت همواره رابطه تنگاتنگی بین حقوق بین الملل و روابط بین الملل وجود داشته است. نگاه دیپلمات ها و دولتمردان به حقوق بین الملل به عنوان یک ابزار در خدمت سیاست خارجی کشور متبوع همواره مورد انتقاد حقوق دان ها بوده است. این نگاه ناشی از ویژگی هایی است که حقوق بین الملل را مستعد سوءاستفاده و بهترین حالت استفاده ابزاری توسط قدرت ها می نماید. از جمله این ویژگی ها عدم وجود نهاد مشخص و منحصر به فرد برای قانون گذاری و تفسیر قوانین، فقدان سلسله مراتب میان قواعد و عدم ضمانت اجرای مناسب آن ها می باشد (امینیان و صانعیان، ۱۳۹۶: ۱۰). ضمن این که، منشور ملل متحد تضمین صلح را بر عهده اعضای دائم و غیردائم شورای امنیت گذاشته و بر پایه اساسنامه، منشور به عنوان «قرارداد ضمن عقد» مورد موافقت کشورهای عضو نیز قرار دارد. به سخن دیگر، کشورهای عضو با پذیرش عضویت در سازمان ملل متحد، پیشاپیش با ساختار و ترکیب شورای امنیت و هدایت نظم جهانی از سوی ابرقدرت ها موافقت کرده اند (بزرگمهری و موینی زاده، ۱۳۹۶: ۵۵). به نظر می رسد این موضوع نیز یکی از موانعی است که باعث روی گردانی برخی کشورها در زمینه همکاری جهت گسترش صلح جهانی می شود. به این دلیل که آن ها بر این باور هستند که رعایت حقوق بین الملل گامی در راستای به زیر سلطه آمدن توسط قدرت های بزرگ است.

به نظر می رسد برای حل این مشکل نیاز است تا فرایند مراودات فرهنگی و تعامل میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در زمینه حقوق بین الملل گسترش یابد تا زمینه های همکاری و تعامل

گسترده‌تر شود. به همین دلیل گفته می‌شود امروزه، بسیاری از گروه‌ها، صلح‌سازی را به عنوان چتری برای فعالیت‌های مختلفی چون جلوگیری مسالمت‌آمیز، محدود، حل و فصل و یا تبدیل درگیری‌ها و ایجاد جوامع صلح‌آمیز استفاده می‌نمایند. این امر بر فرایندهای رابطه‌سازی و گسترش روابط بین‌المللی نیز تأکید دارد، و می‌تواند پیوندی بین صلح‌سازی، روابط بین‌الملل و دیپلماسی فرهنگی گردد. امروزه دیپلماسی فرهنگی با تکیه بر ابزارهای فرهنگی به توسعه روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها کمک نموده و بدین ترتیب، دستیابی به فضای صلح‌آمیزتری را تسهیل می‌کنند (شهرام نیا و نظیفی نائینی، ۱۳۹۳: ۵۴). هنگامی که این امر تحقق یابد، بر همه کشورها و نظام جهانی ضروری است که قواعد و شرایط حقوق بین‌الملل را گسترده‌تر سازند تا زمینه‌های صلح و تعامل بیش از پیش مهیا شود. پیش شرط اصلی، همانا پذیرش قواعد جهانی و پذیرفته شده توسط همه کشورها و عمل به آنان است. چنان‌چه در ماده ۴۳ این‌گونه بیان می‌شود:

۱. تمامی اعضای ملل متحد به منظور شرکت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی متعهد می‌شوند که نیروهای مسلح و تسهیلات منجمله حق عبور لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بنا به درخواست شورای امنیت و بر طبق موافقت‌نامه و یا موافقت‌نامه‌های ویژه در اختیار آن شورا قرار دهند.

۲. موافقت‌نامه یا موافقت‌نامه‌های مذکور تعداد و نوع نیروها، درجه آمادگی و قرارگاه عمومی آن‌ها، و ماهیت تسهیلات و کمک‌هایی را که باید ارائه گردد، معین می‌نماید.

۳. مذاکرات مربوط به موافقت‌نامه‌های مزبور به ابتکار شورای امنیت هرچه زودتر صورت خواهد گرفت. این موافقت‌نامه‌ها بین شورای امنیت و اعضا یا بین شورای امنیت و گروه‌هایی از اعضا منعقد خواهد گردید و کشورهای امضاکننده باید آن را بر طبق مقررات قوانین اساسی خود تصویب نمایند (منشور سازمان ملل متحد، ۱۳۹۴: ۳۶-۳۵).

آینده صلح جهانی و حقوق بین‌الملل

هدف اولیه سازمان ملل متحد، طبق ماده ۱ منشور، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و در نهایت اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری و از بین بردن هرگونه تهدید علیه صلح می‌باشد. به طور خلاصه، تشکیل سازمان، مهم‌ترین تلاش برای ایجاد نهادینه یک رژیم تقویت صلح جمعی است. به دنبال تحقق اهداف مذکور در ماده ۱ منشور، ماده ۲ آن برای تمام اعضاء در تعقیب مقاصد مندرج در اولین ماده اعلام می‌کند: طبق یک سری اصول بنیادین عمل خواهد کرد. بند ۴ ماده ۲ منشور مقرر می‌دارد: «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود را از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته

باشد، خودداری خواهند نمود» (حکاک زاده، ۱۳۸۹: ۳۰). بنابراین یکی از اهداف اساسی و آینده حقوق بین الملل می بایست در این راستا هدف گذاری و بدان عمل شود. این هدف مخصوصاً در عصر رشد هویت های گوناگون اهمیتی دوچندان می یابد.

بدین ترتیب با وجود وسایل ارتباط جمعی مدرن، مانند شبکه های ماهواره ای در سطح جهان و نیز امکانات الکترونیکی چون اینترنت، فرهنگ و ایده فرهنگی در سراسر جهان مطرح می شود و در عمل مسأله مرزها در خصوص فرهنگ به سرعت کم رنگ شده و یا از بین می رود. حتی به کارگیری روابط بین الملل، ناخودآگاه در ایجاد یک فرهنگ واحد جهانی تأثیرگذار است. در بحث حاکمیت دولت ها، امروزه بخش گسترده برنامه های ماهواره ای و اطلاع از جوامع دیگر، قدرت دولت ها را در کنترل جامعه داخلی از جهات فرهنگی تضعیف می نماید. برای نمونه تأثیرگذاری شبکه های تلویزیونی مهم در دنیا، از بسیاری دولت ها بیشتر است. فیلم های سینمایی یا فیلم های کارتونی کودکان، علیرغم خواست دولت ها، فرهنگ های خاصی را در سطح جهان ترویج می نماید (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). به علاوه این که، جهانی شدن سبب تغییر مفهوم صلح و امنیت بین المللی منبث از نظام وستفالیایی شده است. در این دوره، ماهیت تهدیدات تغییر یافته و تهدیدات از جنبه نظامی به حوزه های دیگر از جمله فقر و گرسنگی، تروریسم، قاچاق و جرایم سازمان یافته، شیوع بیماری های مسری، مهاجرت های بی رویه، محیط زیست و نقض حقوق بشر تسری یافته است. بنابراین دیگر صرفاً دولت ها منشأ تهدید تلقی نمی شوند، بلکه ممکن است کل جامعه بشری اعم از افراد، نهادهای بین المللی و دولت ها سبب بروز تهدیدات تلقی شوند (اشرافی، ۱۳۹۳: ۸۷).

ضمن این که باید گفت صلح جهانی بیش از پیش در نزد گروه های خصوصی و غیردولتی است و تمرکز عمده این گروه ها نیز بر مسائل و معضلات عمومی در سراسر جهان است. ضمن این که در عصر کنونی، خطر نظامی تنها خطر موجود نیست، بلکه دامنه و ابعاد تهدیدات و به تبع آن انتظارات از حقوق بین الملل نیز تغییر کرده است. به همین دلیل، صلح مساوی با عدم برخورد نظامی نیست، بلکه فقر، گرسنگی، تبعیض، فقدان دموکراسی، حکومت ناکارآمد، نقض حقوق بشر به عنوان زمینه ساز تهدید صلح و امنیت بین المللی تلقی می شوند. در این دیدگاه حتی مداخله در امور داخلی دولت ها نه تنها غیرقانونی نیست بلکه زمینه ساز صلح و امنیت بین المللی تلقی می شود. براساس چنین تفسیری از صلح و امنیت بین المللی بوده است که شورای امنیت موارد زیر را تهدید صلح و امنیت بین المللی تلقی کرده است:

- جنگ های داخلی در گرجستان، لیبیا، یوگسلاوی سابق و سودان

- بحران های انسانی از جمله پاکسازی های قومی و تصفیه نژادی در بوسنی و هرزگوین و رواندا

- تروریسم مانند آن که شورای امنیت طی قطعنامه ۱۷۴۸ تحریماتی را علیه لیبی وضع کرد.

به همین دلیل، مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در اعلامیه‌ای که در نهم دسامبر ۱۹۹۱ تصویب کرد مقرر نمود که صلح فقط نبود جنگ نیست، بلکه روند پویا و مشارکتی است که گفت و گو را تشویق می‌کند و حل درگیری‌ها را از طریق مسالمت آمیز با تفاهم و همکاری متقابل امکان پذیر می‌سازد (اشرفی، ۱۳۹۳: ۸۸).

به نظر می‌رسد شرایط واقعی برای همه کشورهای جهان ایجاب می‌کند علی‌رغم همه محدودیت‌های موجود زمینه برقراری حقوق بین‌الملل در زمینه صلح جهانی، به پذیرش قواعد تصویب شده از سوی نهادهای بین‌المللی روی آورند و زمینه‌ها را برای ایجاد صلح مثبت در داخل کشور متبوع خود و سپس به منطقه و جهان فراهم آورند. همچنان که ملاحظه می‌گردد دیوان دادگستری اتحادیه اروپا جایگاه منشور ملل متحد را در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مورد تأکید قرار داده است و اتحادیه اروپا را به عنوان یک سازمان بین‌المللی مکلف دانسته است تا این تعهدات بین‌المللی را محترم شمارد. با این همه مبنای احترام به صلاحیت و جایگاه شورای امنیت را نه جایگاه مستقیم این نهاد بلکه مقررات خود اتحادیه اروپا می‌داند که البته آن نیز در جهت تثبیت جایگاه برتر شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت جهانی حرکت کرده است (علیزاده و زرنشان، ۱۳۹۶: ۲۱۶). به نظر می‌رسد سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای در نقاط مختلف جهان می‌توانند از این رویه بهره بگیرند و سازوکارهای مناسبی برای صلح جهانی فراهم آورند.

همچنین علی‌رغم محدود شدن اختیارات دولت‌ها در زمینه گوناگون، آنان همچنان وظیفه مهمی بر عهده دارند. به این دلیل که هرچند، بازیگران بین‌المللی نظیر شرکت‌های چندملیتی و نهادهایی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بازیگران بی‌ریشه‌ای نیستند، اما بر چارچوب قواعدی اتکا دارند که به وسیله دولت‌ها تعیین می‌شوند. این بدان معناست که استراتژی‌های گوناگون در قبال شهروندی احتمالاً تداوم می‌یابند و به همین دلیل فشار برای ارتقای شهروندی باید با هدف دموکراتیک نمودن بیشتر دولت‌ها باشد، به طوری که ارزش‌های شهروندی (نظیر برابری) درون مرزهای دولت گسترش یابند (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۸۶). یک راه دیگر برای گسترش صلح جهانی از منظر حقوق بین‌الملل این است که در سطح منطقه‌ای نیز رژیم‌های بین‌المللی گسترده شوند. شواهد نشان می‌دهد که شماری از رژیم‌های حقوق بشر منطقه‌ای در اروپا، آمریکا و آفریقا پدید آمده‌اند. در این حال، رژیم‌های حقوق بشری اروپایی کارایی بیشتری دارند و رژیم‌های آفریقایی کمتر مؤثر هستند. بسیاری از اندیشمندان بر این باور هستند که مهم‌ترین حوزه حفاظت از حقوق بشر، حقوق ملی است. رژیم بین‌المللی در زمینه ترویج حقوق بشر کمابیش موفق بوده؛ اما در اجرای

این حقوق کارآیی چندانی نداشته است. رژیم های منطقه ای عموماً تنها زمانی مؤثر بوده اند که بر رژیم های کمابیش مؤثر حقوق بشری در سطح ملی نظارت کرده اند (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۱).

رویکرد جدید در مطالعات حقوق بین الملل نیز باید مبتنی بر چنین دیدگاهی باشد و از صلح منفی فراتر رود و در راه صلح مثبت گام بردارد؛ صلح مثبت در یک تعریف ساده، عبارت است از احترام به حقوق و عدالت و پرهیز از خشونت در روابط بین الملل اعم از خشونت ساختاری یا خشونت مستقیم که علاوه بر جنگ و نزاع، شامل بی عدالتی، فقر، توسعه نیافتگی، آسیب به محیط زیست، عدم بردباری و ... می شود (عسکری و خسروی، ۱۳۹۵: ۲۴۱). بنابراین آموزش حقوق بین الملل و گسترده کردن قواعدی نظیر حقوق بشر می تواند زمینه ای برای ایجاد صلح جهانی شود. صلح مثبت نه تنها به شرایط جزئی و خاص هر فرهنگ و دولتی می پردازد، بلکه نوعی تلاش برای خودشکوفایی کردن فرهنگ ملی در هر کشوری بر مبنای شرایط داخلی آن کشور است. از این منظر، صلح مثبت در این مقام محقق نخواهد شد، مگر از مجرای فرهنگ سازی برای صلح و آموزش اجتماعی از یک سو و تقویت هنجارهای بین المللی از سوی دیگر، نظام آموزش حقوق بین الملل در هر دو زمینه باید متحول شود تا اولاً حقوقدانانی در این نظام تربیت شوند که مقوله صلح مثبت را به عنوان زیربنایی برای دستیابی به همکاری و همبستگی بین المللی قلمداد کنند و ثانیاً، با رهیافتی متفاوت در جهت نهادینه سازی هنجارهایی گام بردارند که پایداری نظام بین المللی مبتنی بر صلح مثبت را میسر نماید (همان: ۲۴۱).

به نظر می رسد آینده صلح جهانی تا حدود زیادی به رعایت قواعد حقوق بشر وابسته است. چه این که حقوق بشر به عنوان یک سازوکار نهایی مورد پذیرش بخش زیادی از جامعه جهانی قرار گرفته است. با این وجود، قوانین بین المللی حقوق بشری می بایست به گونه ای باشند که از فرصت های ناشی از جهانی شدن به عنوان چارچوبی برای مسئولیت دولت ها در قبال مسأله حقوق بشر استفاده کنند. بدین معنا که دولت ها موظفند سازوکارهای مناسبی را برای همه افراد، گروه ها و دیگران فراهم سازند تا آن ها بتوانند دعوی خود را درباره هرگونه نقض حقوق خود اظهار دارند (مک کوردل، ۱۹۹۶: ۲۵). بنابراین دولت ها آگاه شدند که نسبت به رعایت حقوق بشر و مسائلی داخلی خود توجه بیشتری نمایند. به علاوه، در منشور حقوق بشر بر توسعه همکاری دولت های ملی برای تحقق حقوق بشر تأکید شده است. بنابراین لازمه این همکاری آن است که کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه کمک کنند (آلستون و استینر، ۱۹۹۶: ۱۱۷۷).

بدین ترتیب باید گفت علاوه بر سازوکارهای توصیه ای و اعلامیه های حقوق بشری، ایجاد دستورات آمرانه بر مبنای الزام همگان به مراعات حقوق بشر، امری بایسته است. بدین منظور اگر حقوق بین الملل، حقوق جامعه بین المللی است و اگر جامعه بین المللی علاوه بر دولت ها، شامل سایر کنشگران

عرصه بین‌المللی نیز می‌شود، بدیهی است که موازین حتمی و قطعی حقوق بین‌الملل و از جمله موازین بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، نه تنها متضمن تکالیف و تعهداتی برای دولت‌ها هستند، بلکه سایر بازیگران در جامعه بین‌المللی را نیز در بر می‌گیرند (عسکری و خسروی، ۱۳۹۵: ۲۴۳). هنگامی که این رویه‌های اعمال شده توسط دولت‌ها و سایر کنش‌گران غیردولتی به مرحله اجرا برسد، می‌توان به رویه‌های حقوق بین‌الملل در قبال صلح جهانی امیدوار بود. ضمن این که در کنار قواعد آمرانه و حمایت از دولت‌ها برای گسترش صلح جهانی می‌توان به راه‌حل‌های فرهنگی نیز اندیشید. مواردی همچون تشکیل گردهمایی‌ها، کارگاه‌ها و همایش‌های فرهنگی و هنری، مبادلات فرهنگی، توسعه آموزشگاه‌ها و دانش‌افزایی با هدف دستیابی به آشتی ملی قومی و شبکه همزیستی، حضور شخصیت‌ها و هنرمندان در عرصه‌های بین‌المللی فرهنگی، از سرگیری حمایت از صنایع دستی سنتی، فعالیت‌های ورزشی و هنری، تئاتر، فیلم‌سازی و برنامه‌های فرهنگی یا تبلیغی را می‌توان از جمله ابزارها و طرح‌های فرهنگی در فرایند صلح‌سازی نام برد (شهرام‌نیا و نظیفی نائینی، ۱۳۹۳: ۵۸). به نظر می‌رسد این راه حل‌ها گام مهمی برای آموزش و فرهنگ‌سازی صلح در عرصه داخلی و بین‌المللی باشد.

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل به دنبال ایجاد سازوکارهایی برای ایجاد و برقراری صلح و امنیت جهانی در ابعاد مختلف است. به همین منظور، اعلامیه‌ها و توصیه‌های متعددی در این زمینه منتشر شده است که هر کدام بر صلح جهانی به عنوان مسأله مهم عصر حاضر یاد می‌کنند. با این حال، حقوق بین‌الملل دارای چالش‌ها و موانع گسترده‌ای است. به این دلیل که حقوق بین‌الملل فاقد ضمانت اجرایی مؤثر و مشخصی است؛ از این منظر که در نظام بین‌المللی قواعد قهری و آمرانه وجود ندارد که بر مبنای آن بتوان رویه‌های متعددی در زمینه صلح جهانی به کار گرفته شود. همچنین رعایت قانون از سوی دولت‌ها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل چندان در عمل مشاهده نمی‌شود و این موضوع حقوق بین‌الملل را در نزد ملت‌ها به عنوان قواعدی اختیاری و حتی گزینشی تبدیل کرده است. بدین معنا که کمتر دولت‌ها بر اثر نقض این قانون مورد مؤاخذه یا مجازات واقع شده‌اند.

به نظر می‌رسد صلح در عصر کنونی دچار دگردیسی‌های گسترده‌ای شده است و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل ایجاب می‌کند که این تحولات به گونه‌ای دقیق و منظم در نظر گرفته شوند و سازوکارهای اجرایی آن به سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، شورای امنیت، نهادهای حقوق بشری فعال در نظام بین‌الملل و دولت‌ها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل ابلاغ شود. مهم‌ترین تغییرات در زمینه صلح می‌تواند توجه به مقوله صلح مثبت و مسائلی نظیر فقر، قحطی، سوءتغذیه و مسائل بهداشتی و درمانی، عدالت اجتماعی، حمایت از آزادی‌های فردی و

جمعی باشد. از همه مهم تر برداشتن تبعیض و توجه به نقش دولت ها و نظام های در حال توسعه در زمینه تدوین قواعد بین المللی است که این امر می تواند باعث مشارکت بیشتر جوامع و ملل در زمینه برقراری صلح جهانی باشد. بنابراین باید گفت حقوق بین الملل در صورت توجه به همه فرهنگ ها و جوامع و ایجاد سازوکارهای غیرتبعیض آمیز و همچنین قواعد آمرانه، ضامنی برای ایجاد صلح جهانی تلقی شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اشرفی، داریوش (۱۳۹۳)، تفسیر جدید از صلح و امنیت بین المللی و تأثیر آن بر مفهوم حاکمیت ملی، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال پانزدهم، شماره ۴۲، بهار ۹۳، صص ۱۰۵-۸۳.
- امینیان و صانعیان، بهادر و علی (۱۳۹۶)، دیپلماسی اجبارآمیز و حقوق بین الملل: با تأکید بر نقش شورای امنیت، فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و یکم، شماره دوم، تابستان ۹۶، صص ۳۱-۷.
- برنل و رندال، پیتر و ویکی (۱۳۸۹)، مسائل جهان سوم؛ سیاست در جهان در حال توسعه، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.
- بزرگمهری و مویدی زاده، مجید و فرزانه (۱۳۹۶)، شورای امنیت سازمان ملل و مسائل حقوق بشر، ماهنامه مطالعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۰۷، بهار و تابستان ۹۶، صص ۶۸-۵۲.
- پوراحمدی و قنبری مزیدی، حسین و مقداد (۱۳۹۲)، عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۱، بهار ۹۲، صص ۲۵۲-۲۲۷.
- تنسی و جسکون، استیون دی و نایجل (۱۳۹۲)، مبانی سیاست، ترجمه جعفر محسنی دره بیدی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- حکاک زاده، محمدرضا (۱۳۸۹)، صلح جهانی در نظام قانون مند، فصلنامه حقوق و سیاست، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۸۹، صص ۵۵-۲۳.
- سلطانی گیشینی و دیگران، محمدجواد (۱۳۹۶)، رویکردهای نظری به جنگ‌های جدید: مطالعه موردی داعش، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۹۶، صص ۱۹-۱.
- شهرام نیا و نظیفی نائینی، امیرمسعود و نازنین (۱۳۹۳)، تبیین تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی فرهنگی در روابط بین الملل با تأکید بر نظریه صلح سازی، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال پنجم، شماره دوازدهم، تابستان ۹۳ (پیاپی ۱۵)، صص ۶۹-۴۱.
- عسکری و خسروی، پوریا و یلدا (۱۳۹۵)، ضرورت‌ها و بایسته‌های مطالعات صلح از دیدگاه حقوق بین الملل، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین الملل، دوره اول، شماره بیست و دوم، صص ۲۶۶-۲۳۷.
- علیزاده و زرافشان، مسعود و شهرام (۱۳۹۶)، تأملی بر نظام تصویب و نظارت قضایی بر تحریم‌ها در حقوق اتحادیه اروپا، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره نهم، شماره چهارم، زمستان ۹۶، صص ۲۵۲-۲۰۹.
- فالکس، کیت (۱۳۹۰)، شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ دوم، تهران: نشر کویر.
- فیرحی و ظهیری، داوود و صمد (۱۳۸۷)، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم، فصلنامه سیاست، پاییز ۸۷، شماره ۷، دوره ۳۸، صص ۱۶۵-۱۴۵.

- قاسمی، غلامعلی (۱۳۸۳)، نظریه گفت و گوی تمدن ها و حقوق بین الملل، اندیشه های حقوقی، سال دوم، شماره ششم، بهار و تابستان ۸۳، صص ۱۴۹-۱۲۳.
- لسانی و نقی زاده، حسام و یلدا (۱۳۹۶)، عملکرد شورای امنیت در مواجهه با پدیده ابولا (EBOLA) رویکردی نوین در حوزه سلامت عمومی، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۷، شماره ۴، زمستان ۹۶، صص ۱۰۶۵-۱۰۴۳.
- منشور ملل متحد (۱۳۹۴)، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد.
- Alston, Philip, & Steiner, Henry, (1996), International Human Rights in Context: Law, Politics, Morals, Clarendon Press.
- Mc Corquodale, R. Mc (1996), Human Rights and Self – Determination, in the New World Order: Sovereignty, Human Rights and self – Determination Of Peoples 9, 25 (Mortimer Sellers Ed).

